



درس تفسیر سوره مبارکه فتح - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً (۸) لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۹)﴾

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ

عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۱۰)﴾

بعضی از برکات مقدماتی رسیدن به فتح مبین و ارتباط آن با مغفرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

سوره مبارکه «فتح» که - ملاحظه فرمودید - در مدینه نازل شد، چندین بخش مهم را به همراه دارد: یکی

مربوط به صدر این سوره است که مغفرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را محصول آن فتح مبین می داند؛

یکی هم جریان «صلح حدیبیه»^۱ است؛ دومی هم جریان «بیعة الرضوان»^۲ است که همه بیعت کردند؛ سومی هم

اینکه اینها زمینه بود برای آن پیروزی نهایی که فتح مکه است و بعداً خواهد آمد. در صدر این سوره سخن از

مغفرت حضرت به وسیله فتح مبین است که فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ

۱. صلح حدیبیه، پیمان صلحی بود که در سال ششم هجری بین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشرکان مکه، در منطقه حدیبیه امضا شد و در سوره فتح به آن اشاره شده است. مسلمانان که برای به جا آوردن مناسک حج عمره رهسپار مکه شده بودند با ممانعت مشرکین قریش مواجه شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت شخصی را به سوی قریش بفرستد تا مذاکره کند، پس از عزیمت فرستاده و شایعه خبر قتل وی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان را به پیمانی معروف به بیعت رضوان فراخواند، پس از مذاکراتی بین طرفین سرانجام پیمان صلح حدیبیه بسته شد.

۲. بیعت رضوان یا بیعت شجره، پیمان مجدد جمعی از صحابه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که در سال ششم هجری در نزدیکی مکه و قبل از صلح حدیبیه انجام گرفت. آیه هجده سوره فتح به این واقعه اشاره کرده و نام بیعت رضوان و بیعت شجره نیز از همین آیه گرفته شده است. اهل سنت معتقدند رضایت الهی از بیعت کنندگان در این آیه رضایتی بی قید و شرط و ابدی است و از این رو، برای تمام صحابه حاضر در آن پیمان حرمتی ویژه قائلند؛ ولی شیعیان معتقدند رضایت الهی مذکور در آیه ناشی از جانشانی و بیعت در آن روز است که دوام آن مشروط به استقامت آنها در پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.

مَا تَأْخُرُ^۱، این فتح مُبین برای مغفرت «ذَنْب» است و روشن هم است که بین فتح و بین مغفرت تناسبی نیست. یک اشکال در این است که اصلاً معصوم «ذَنْب» ندارد که آن مسئله کلامی است و یک صحبت در این است که بین این صدر و ذیل تناسب نیست؛ یعنی فتح مُبین نمی‌تواند دلیل مغفرت باشد، ولو آن شخص «ذَنْب» داشته باشد! پس آن مسئله کلامی که «لَا ذَنْبَ بِالرَّسُولِ» مطلب دیگر است؛ اما این مسئله تناسب بین سبب و مسبب است که فرمود این سه فتح مُبین برای مغفرت است؛ در این جا وجوهی بیان شد که احیاناً بعضی از سؤال‌ها را هم به همراه داشت.

تبیین فضای مصر و مکه و ارتباط آن با «ذَنْب» موسای کلیم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

توضیح مطلب این است که فضای مکه مثل فضای مصر بود، فضای مصر در زمان وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه)، مخالف با وجود حضرت بود و او را تحمل نمی‌کرد، برای آن قتلی که به وسیله حضرت انجام شد: ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ﴾^۲ را به همراه داشت، «مؤْتَمَر» یعنی نشست مشورتی، «إِئْتِمَار» یعنی مشورت کردن، ﴿وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ﴾^۳ یعنی مشورت کنید. آن مرد مصری به عرض موسای کلیم (سلام الله علیه) رساند که اینها کنگره، همایش، نشست و «مؤتمر»ی تشکیل دادند که نتیجه آن کشتن توست ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ﴾، پس فضای عمومی مصر مخالف با موسای کلیم بود. موسای کلیم (سلام الله علیه) بعد از آن قتل، یک رابطه‌ای با خدا برقرار کرد که مسئله قتل به پایان رسید و یک پیوند سیاسی - اجتماعی هم با مردم مصر حاصل شد که این همچنان باقی است؛ آن پیوندی که وجود مبارک موسای کلیم با خدای خود برقرار کرد این بود که در آیه شانزده سوره مبارکه «قصص» دارد: ﴿رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی﴾؛ من این کار را که کردم، به خودم ستم کردم!

۱. سوره فتح، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره قصص، آیه ۲۰.

۳. سوره طلاق، آیه ۶.

﴿فَاغْفِرْ لِي فَعَفَّرَ لَهُ﴾، آن کار حالا ترک اولی بود یا هر چه بود، قبل از نبوت بود و آن شخص مستحق قتل بود،

همه اینها بماند؛ ولی موسای کلیم به خدا عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَعَفَّرَ لَهُ﴾، پس رابطه بین

موسای کلیم و بین ذات اقدس الهی - رابطه معصومانه - همچنان ثابت است، هیچ «ذنبی» بین موسای کلیم و خدا نیست؛ این مطلب تمام شد.

بعد از اینکه حضرت آمدند مدین و با شعیب (سلام الله علیه) زندگی کردند و که سالیان متمادی مسئولیت داشتند، بعد بین راه به مقام نبوت رسیدند، بعد هم مأمور شدند بیایند مصر و مردم را هدایت کنند، در آیه ده سوره مبارکه «شعراء» این آیه آمده است: ﴿وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ اتَّبِعْ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛ اینها ظالم هستند نه تو! باید بروی مصر و اینها را هدایت کنی! قوم فرعون را هدایت کنی ﴿أَلَا يَتَّقُونَ﴾^۱، در چنین فضایی وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونُ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ﴾^۲، چرا؟ چون ﴿وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ﴾^۳؛ من نزد تو «مُذْنِب» نیستم، من سالیان متمادی گفتم: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾، اگر چه شما هم محبت کردید و رابطه من و شما هم صاف است؛ ولی فضای عمومی مصر مرا تحمل نمی‌کند: ﴿وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ﴾، ذات اقدس الهی فرمود نخیل! باید بروی! کار تمام شده است و من آن را هم تأمین می‌کنم، این فضای مصر بود.

فضای مکه هم این‌چنین بود! وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر شرک و کفر آنها ایستاد، آنها گفتند: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾^۴ که قبلاً همین فکر بود، حضرت در برابر بت‌ها گفت کاری از این سنگ و چوب ساخته نیست و به مقدّسات اینها نقدی وارد کرد؛ لذا نزد مردم مکه حضرت «مُذْنِب» بود؛ سالیان

۱. سوره شعراء، آیه ۱۱.

۲. سوره شعراء، آیات ۱۲ و ۱۳.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۴.

۴. سوره ص، آیه ۵.

متمادی - در طی این سیزده سال - نزد مردم مکه «مُذنب» بود، بعد از اینکه هجرت فرمود و از مکه به مدینه آمد، جنگ بدر و خندق و احد و این جنگ‌ها پیش آمد و عده زیادی از مشرکان مکه کشته شدند، عده زیادی هم به اسارت درآمدند و عده‌ای هم به چاه انداخته شدند که در جریان بدر آن‌جا یک «قَلیب»^۱ و چاهی است؛ الآن هم که شما به زیارتگاه مشهد بدر می‌روید، می‌بینید که دیواری است که شهدا در پشت این دیوار مدفون هستند و بیرون این دیوار هم یک «قَلیب» و چاهی است که اجساد نَحس این مشرکین انداخته شده است. مشرکین چنین فضایی را قبلاً در مکه دیدند و الآن هم بعد از مهاجرت در مدینه می‌بینند، فضای عمومی مکه علیه پیغمبر است.

حالا وجود مبارک پیغمبر به خدا عرض نمی‌کند ﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾، مقام شامخ آن حضرت خیلی برتر از مقام موسای کلیم (سلام الله علیهما) است؛ ولی به هر حال فضای عمومی مکه علیه پیغمبر است. جریان فتح مبین که محصول «صلح حدیبیه» بود و طرفین امضا کردند که متعرض یکدیگر نشوند و آنها قول دادند که سال بعد حضرت وارد مکه بشوند، الآن با هزار و اندی آمدند؛ اما سال بعد چندین برابر بیایند که این زمینه بود برای فتح بعدی، در چنین فضایی فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ تا آن فضای «سوء» و «ذَنْب» و گناه و فضای سیاسی - اجتماعی تلخ که علیه تو بود برطرف شود. در فضای مصر آن فضای غالب عوض شد، گرچه فرعون و هامان و امثال آنها به کفر خودشان ادامه دادند؛ فضای عمومی مکه هم برگشت که خیلی‌ها موحد شدند، مسلمان شدند، توبه کردند، ایمان آوردند و به مقامات عالیه رسیدند، گرچه بیت ابوسفیان پلید همچنان کافرانه بوده و به صورت نفاق زندگی می‌کردند؛ فضای عمومی مکه با این فتح عوض شد، چه اینکه فضای عمومی مصر با آن فتح عوض شد؛ البته اندک افرادی هم بر کفر و نفاق خودشان ادامه دادند، چه در مصر و چه در مکه؛ این برای فضای عمومی بود.

۱. لغت‌نامه دهخدا، قلیب: [ق] چاه یا چاه سرگرد ناگرفته یا چاه کهنه؛ مذکر و مؤنث آورده می‌شود.

مذاکره پیامبر با نماینده مشرکان مکه درباره واژه‌های صلح‌نامه

در جریان صلح هم که بنا شد صلح‌نامه بنویسند - شما در کتاب‌های تاریخ و همچنین روایات، فراوان می‌بینید و سیدنا الاستاد در *المیزان*^۱ مبسوطاً بیان کرد - وجود مبارک پیغمبر با «سُهَیلُ بْنُ عَمْرِ» و افراد آنها مذاکره کرد که چگونه بنویسند؛ در صدر آن نوشته بود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، آنها روی کلمه به کلمه اشکال کردند که «و ما الرحمن»؟ باید بگویید: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ»، این عوض شد با «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ»^۲ بعد نوشته شد که «هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ [عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ آلَافُ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ]» با مردم مکه، آنها گفتند ما اگر شما را به عنوان رسول قبول می‌کردیم که نزاعی نداشتیم، نباید بنویسید «رَسُولُ اللَّهِ»! باید بنویسید «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ»! نویسنده هم وجود مبارک حضرت امیر بود، مأمور شد که این کلمه «رَسُولُ اللَّهِ» را خط بزند، حضرت امیر عرض کرد که من این کار را نمی‌کنم؛ من روی کلمه نورانی «رَسُولُ اللَّهِ» را خط نمی‌زنم، آن وقت حضرت فرمود به خود من بگو کدام کلمه است و وجود مبارک پیغمبر - این در نقل‌ها هست - خودش شخصاً این کلمه «رَسُولُ اللَّهِ» را تبدیل فرمود به «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ»^۳ همان نام شریف خودشان را بردند. این زمینه شد که مشرکین مکه کم‌کم موافقت کنند، حضرت با هزارها نفر در آینده وارد مکه بشود، حج و مراسمشان را انجام بدهند.

اصلاح فضای سیاسی، اجتماعی مکه نسبت به پیامبر با فتح مکه

این «صلح حُدیبیه» زمینه آن فتح مکه شد، آن وقت کل فضای مکه که علیه حضرت بود در فتح مکه برگشت و فتح زمینه رحمت شد، عنایت شد و به حضرت ایمان آوردند که ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۴. آنهایی که «بغضاء» و کینه حضرت را در دل داشتند - هم در زمان حضور حضرت در مکه برای اینکه به «آله» اینها که نزد

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۶۵.

۲. وقعة صفین، ص ۵۰۹.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۵۰.

۴. سوره نصر، آیه ۲.

اینها مقدس بود نقد وارد می‌کرد و هم بعد از هجرت که جریان جنگ بدر و خندق و اینها پیش آمد، عده زیادی از اینها کشته شدند، عده زیادی از اینها به چاه افتادند و عده زیادی از اینها به اسارت رفتند، فضای عمومی مکه علیه حضرت بود - با فتح مکه که ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ فضا برگشت. آن گروه اندک یعنی بیت ابا سفیان که طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که اینها «مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا»^۱ که قبل از فتح مکه کافر بودند و بعد از فتح منافق شدند، این گروه اندک البته همچنان بر عداوتشان باقی ماندند. بنابراین جریان مکه و جریان مصر از یک نظر شبیه هم است، و جریان وجود مبارک حضرت هم با جریان موسای کلیم (سلام الله علیهما) از یک نظر شبیه هم است؛ البته «مع ما بينهما من التفاوت».

پرسش: حضرت استاد! با این تفصیل و ترتیبی که حضرت تعالی فرمودید، کاملاً بین فتح مبین و ﴿لِيَعْرِفَ لَكَ اللَّهُ﴾ ارتباط وجود دارد؛ اما در اول سخن فرمودید که ارتباطی ندارد!

پاسخ: بله، چون اگر این «ذَنْبٌ»، «ذَنْبٌ» الهی باشد، هیچ ارتباطی نیست؛ اما اگر «ذَنْبٌ» نظیر «ذَنْبٌ» در سوره «شعراء» باشد که موسای کلیم فرمود: ﴿وَأَلْهَمُوا عَلَى ذَنْبٍ﴾ که «ذَنْبٌ» سیاسی - اجتماعی باشد، کاملاً ارتباط برقرار است.

عدم دلالت آیه بر آمرزش گناهان آینده از پیامبر و استفاده اباحه‌گری از آن

مطلب دیگر این است که در ﴿مَا تَقَدَّمَ﴾ و ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾^۲ این ﴿تَأَخَّرَ﴾ فعل ماضی است و نه فعل مضارع! نه «مَا يَتَأَخَّرَ»! یعنی در گذشته گناهان سابق و لاحق، نو و کهنه، قدیم و جدید هر چه بود بخشیده شد ﴿مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾، نه «مَا تَقَدَّمَ و مَا يَتَأَخَّرَ» یعنی گناهان بعدی! گناهان بعدی که اگر بخشوده بشود و منظور از

۱. نهج البلاغة (للصبي صالح)، نامه ۱۶.

۲. سوره فتح، آیه ۲.

این گناه - معاذالله - گناه فقهی باشد، این معنایش اباحه‌گری است؛ یعنی بی‌تکلیفی! این که یقیناً مراد نیست و این ﴿مَا تَأْخَرُ﴾ هم فعل مضارع نیست، فعل ماضی است؛ یعنی گناهان نو و کهنه، گناهانی که واقع شده؛ هم گناهان جدید و هم گناهان قدیم، گناهان سابق و گناهان لاحق، آنچه را که شما اخیراً در جریان جنگ خندق و اینها داشتید نزد اینها و آنچه را که در سابق در مکه بود، همه اینها بخشیده شده است.

برتری رتبه‌ای پیامبر دال بر «دفع» بودن استغفار او

مطلب بعدی در جریان استغفار است؛ انبیا طبق آیه ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۱ متفاوت هستند، مُرسِلین طبق ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^۲ متفاوت هستند؛ اما هیچ وقت ممکن نیست که معصوم، واجبی را برای اوجب ترک کند که در بحث‌ها اصلاً این نیامده است! یک اهمی را ترک بکند و به یک مهم مشغول باشد «فی ما یرجع الی الذنب و الاستحباب»؛ چیزی که افضل است را انجام ندهد، برای اینکه مشغول به یک شیء فاضل است. سخن از واجب و اوجب نیست، بلکه سخن از فاضل و افضل است، نه واجب و اوجب! اوجب یعنی واجب مؤکدتر، هرگز معصوم ترک نمی‌کند! بنابراین ممکن است که به یک کار راجح مستحبی مشغول باشد که با آن کار، مستحب برتر ترک بشود؛ البته آن هم یک سلسله همراهانی دارد که ترمیم می‌کند؛ عمده آن است که اینها درباره معصوم‌های متوسط و میانی راه دارد؛ اما وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که به تعبیر قرآن کریم ﴿أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۳ ﴿أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ نه یعنی از نظر تاریخ، وگرنه هر پیغمبری نسبت به قوم خودش ﴿أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ است و خدای سبحان درباره هیچ پیغمبری سخن از ﴿أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ را به کار نبرده است! این ﴿أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ سخن از «سَبَق» زمانی و تاریخی و امثال آن نیست، سخن از «سَبَق» رتبی است، موجودی که

۱. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۱ نصیب اوست و در بین همه انبیا او ﴿أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ است، سابقه ندارد و دلیلی هم نداریم که مثلاً

حضرت افضل را برای یک کار مهم ترک کرده باشد؛ لذا غالباً این استغفار به دفع برمی گردد، نه به رفع.

حالا مطلب دیگر این است که فرمود: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾^۲ چون خود استغفار عبادت است؛ هم ترفیع درجه

است و هم دفع است نسبت به اموری که انسان در معرض آن است. در این بخش فرمود: «یا ایها الرسول! ما تو

را فرستادیم برای چند امر: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مَبَشِراً وَ نَذِيراً * لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعِزُّوهُ وَ تُوقِرُّوهُ وَ

تُسَبِّحُوهُ﴾.

پرسش: ... ﴿مُسْتَقِماً﴾ که در سوره «یس» آمده است، اگر استقامت دارد دوباره فرمود: ﴿وَ يَهْدِيكَ صِرَاطاً

مُسْتَقِماً﴾^۳.

پاسخ: چون درجات فراوان هست! نعمت الهی غیر متناهی است؛ یعنی «يُنِمْ نِعْمَتُهُ»، «يُنِمْ هِدَايَتُهُ» و «يُنِمْ

إِدَامَتُهُ»، چون راه تا ﴿كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ﴾^۴ نامتناهی است. اگر «نَعَمْ» او نامتناهی است، «كَرَمٌ» او

نامتناهی و بی پایان است، ادامه دارد، اتمام دارد و اکمال دارد؛ البته در جریان مسئله غدیر گذشته از آن فتح مکه،

یک نعمت جدیدی هم هست؛ تکمیل نعمت به ولایت و خلافت است، یک چیز جدیدی آمده و تنها این نیست!

آن ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۵ را به همراه دارد، ﴿وَ أَثْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ را به همراه دارد، یک چیز تازه ای نصیب

امت اسلامی شده است!

شهادت بر اعمال و بشارت و انذار از مسؤولیت های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

۱. سوره نجم، آیه ۸.

۲. سوره غافر، آیه ۵۵؛ سوره محمد، آیه ۱۹.

۳. سوره فتح، آیه ۲.

۴. سوره انشقاق، آیه ۶.

۵. سوره مائده، آیه ۳.

اینکه در آیه هشت فرمود: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾، چند کار دارد؛ شما شاهد اعمال هستید، یعنی در دنیا می بینید که ظرف تحمل است و در آخرت شهادت می دهید که ظرف اداست و این ﴿وَقُلْ اْعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾^۱ هم همین است؛ حضرت در دنیا - در تمام حالات - می بیند و در آخرت هم شهادت می دهد؛ البته در سوره مبارکه «احزاب» هم این گذشت که ما تو را «شاهد»^۲ قرار دادیم، «سراج منیر»^۳ قرار دادیم و «بشیر نذیر»^۴ قرار دادیم؛ در سوره مبارکه «احزاب» اینها مبسوطاً گذشت و این هم همان را تأیید می کند. فرمود ما او را «شاهد» قرار دادیم به همه معانی که در سوره «احزاب» گذشت و «مبشّر و نذیر».

تحقق بشارت و انذار خواص جامعه در غالب محبت اهل بیت و معنای آن

این تبشیر و انذار برای توده مردم هست؛ اما برای خواص سخن از محبت هست و محبت را هم مستحضرید، در سوره مبارکه «شوری» که اجر رسالت قرار گرفته که ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۵ - این از لطایف آن آیه مبارکه است - دوستی اهل بیت این اجر رسالت نیست! شما روی کره زمین کسی را پیدا می کنید که حسین بن علی را بشناسد، علی بن ابی طالب (سلام الله علیهما) را بشناسد و دوست او نباشد؟ این شدنی نیست! اگر کسی انسان است ولو کافر، این ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ معنایش این نیست که دوستی اهل بیت اجر رسالت است! چون خدا که فرمود «إِلَّا مَوَدَّةَ الْقُرْبَى»! مضاف و مضاف الیه که نیست! این ﴿فِي﴾ نقش کلیدی دارد، ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ که در جلسات گذشته بحث مبسوطی درباره این ﴿فِي﴾ شده است:

هر ظرف که آن سال، صفت یا خبر است *** البته بدان لغو که او مستقر است

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۵.

۳. سوره احزاب، آیه ۴۶.

۴. سوره احزاب، آیه ۴۵.

۵. سوره شوری، آیه ۲۳.

این شعری بود که در اوایل طلبگی برای صرف می‌خوان‌ها و عوام‌ل‌خوان‌ها و مانند اینها یاد می‌دادند؛ این «فی» کار استقرار را می‌کند، پس دوستی اهل بیت اجر رسالت نیست! خیلی‌ها دوست دارند! «إِلَّا الْمَوْدَةَ الْمُسْتَقَرَّةَ الْحَاصِلَةَ الْكَائِنَةَ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ»، این «فی» ظرف است برای آن «المستقر»، ظرف مستقر است نه ظرف لغو! یعنی آدم تمام حقیقت دوستی خود را باید بدهد به خاندان پیغمبر، جای دیگر را نباید دوست داشته باشد! لذا هیچ گناهی هم نمی‌تواند بکند، برای اینکه گناه ریشه آن برای علاقه به فرزند و علاقه به دنیا است، این یک دوستی دارد که آن هم مستقر در علی و خاندان علی و اولاد علی است؛ این معنی آیه است و این می‌شود معنی شیعه! آنها را دوست داشته باشد؟ خیلی‌ها دوست دارند! ممکن نیست در عالم کسی علی بن ابی طالب را بشناسد یا حسین بن علی را بشناسد و انسان باشد و دوست آنها نباشد! و آیه هم نمی‌گوید دوستی اهل بیت اجر رسالت است یا نمی‌گوید «لَا أَسْأَلُكُمْ أَجْرًا إِلَّا مَوْدَةَ الْقَرْبَى»! می‌فرماید: ﴿إِلَّا الْمَوْدَةَ فِي الْقُرْبَى﴾، این «فی» حرف جر است، متعلق است به آن «المستقر» که این «المستقر» ظرف مستقر است نه ظرف لغو! این «فی» متعلق به مودّت نیست؛ یعنی «إِلَّا الْمَوْدَةَ الْمُسْتَقَرَّةَ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ»! مودّت مستقر در اهل بیت می‌باشد، جای دیگر مودّتی نیست! وقتی جای دیگر مودّتی نبود، دیگر امروز علوی و فردا این‌طوری نمی‌شود. این معنا را فرمود که شما به مردم بگو!

دوام اجلال و توقیر الهی و رسول او زمینه‌ساز ایمان جامعه

آن در آیه مبارکه سوره «مائده» گذشت؛ البته آن یک نعمت خاصّه‌ای است! این آیه ندارد که تمام نعمت‌ها آمده، فرمود اتمام بکند؛ به فعل مضارع است که مفید استمرار است این «يُتِمُّ، يُتِمُّ، يُتِمُّ» هست تا «إِلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ» و ﴿وَأَتِمَّمْتُ﴾. این‌طور نیست که «يُتِمُّ» یعنی همه نعمت ما با این فتح «صَلِحْ حُدَيْبِيَّةَ» دادیم یا با فتح مکه دادیم، این «يُتِمُّ، يُتِمُّ، يُتِمُّ» هست تا برسد به «أَتِمَّمْتُ» که به ولایت و غدیر ختم می‌شود.

این جا هم فرمود تو شاهد هستی که بشارت و انذار را هم به همراه دارد و به اینها بگو، برای اینکه جامعه ایمان بیاورد به خدا، یک؛ ایمان بیاورد به رسول، دو؛ این سه ضمیر، دو تا را مرحوم شیخ طوسی در تبیان^۱ و همفکرانشان می گویند که به رسول برمی گردد. ﴿وَتُعَزُّوهُ﴾ «تغزیر» یعنی اجلال، ﴿تُوقِّرُوهُ﴾ یعنی برای او وقار و عظمت قائل باشید؛ یعنی «إِعْظَام»، «عظیم» آن مرد استخوان دار است، چون استخوان محکم ترین عضو بدن است؛ مثلاً می گوئیم فلان شخص استخوان دار است؛ یعنی دارای پایگاه قوی علمی است. شما موظف هستید «إِجْلَال» کنید، یک؛ موظف هستید «توقیر» کنید، دو؛ این ضمیرها را به حضرت برمی گردانند.

ولی با ﴿تُسَبِّحُوهُ﴾ که یقیناً به «الله» برمی گردد دیگر هماهنگ نیست؛ لذا سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می فرماید که به قرینه ﴿تُسَبِّحُوهُ﴾ که ضمیر به «الله» برمی گردد، آن ﴿تُعَزُّوهُ﴾ و ﴿تُوقِّرُوهُ﴾ هم براساس ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾^۲ به «الله» برمی گردد؛ اما اجلال و توقیر الهی به اجلال رسول و دین اوست! ما که دسترسی به ذات اقدس الهی نداریم! آن توحید سر جای خود محفوظ است، ما معتقدیم که او «واحد لا شریک له»؛ اما بجواییم بزرگداشت داشته باشیم، گرامی داشته باشیم و احترام بکنیم، احترام او به احترام به خلیفه او و دین اوست. دائم و ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ کنایه از دوام است؛ گاهی می گوئیم صبح و شام؛ یعنی همیشه و گاهی هم برنامه ها فرق می کند، برنامه بامدادی و شامگاهی است؛ اما ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ یعنی بامداد و شامگاه؛ یعنی دائماً!

هشدار قرآن به بیعت با خدا بودن بیعت با رسول در حدیبه

بعد می فرماید در جریان «صلح حدیبیه» که شما صلح کردید و بیعت کردید، (بیعت هم اصل آن از بیع است و بیع یعنی اینکه انسان چیزی را منتقل کند و ملک دیگران قرار بدهد؛ یک وقت است کالایی را بیع می کند، فرش و

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۸؛ «وَتُعَزُّوهُ» ای تنصروه فاهاء راجعة إلى النبی صلی الله علیه و آله و قال المبرد: معنی ﴿تُعَزُّوهُ﴾ تعظموه یقال: عزرت الرجل إذا

کبرت بلسانک ﴿وَتُوقِّرُوهُ﴾ ای تعظموه یعنی النبی صلی الله علیه و آله فی قول قتادة و قال ابن عباس ﴿تُعَزُّوهُ﴾ من الإجلال ﴿وَتُوقِّرُوهُ﴾ من الإعظام.

۲. سوره نوح، آیه ۱۳.

لباسی را منتقل می‌کند، یک وقت هم جان خود را بیعت می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾ بعد دارد که ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾؛^۳ شما جانتان را به الله فروختید. از آن به بعد اگر بخواهید در جان، اراده و اوصاف خود دخل و تصرف بکنید و «الله» اجازه ندهد، تصرف غاصبانه است! هر اراده‌ای که بخواهید بکنید هر وصفی که بخواهید بکنید باید او اجازه بدهد؛ یعنی دین او اجازه بدهد و دین او هم قرآن و عترت است. پس حیات بعضی حیات غاصبانه است؛ اول بیعت کردند، بعد دیگر به میل خودشان کار می‌کنند! این جا فرمود شما وقتی که در «تحت الشجرة» دارید بیعت می‌کنید، با «الله» دارید بیعت می‌کنید ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ﴾؛ چون تو رسول هستی و رسول «بما آتاه رسول» حرف مُرسِل را می‌زند! خلیفه «بما آتاه خلیفه» حرف «مُستخلف عنه» را می‌زند! گذشته از اینکه در جریان «قُرب نوافل»^۴ وقتی دست انسان محبوب و مقرب همان دست بی‌دستی الهی شد که «كُنْتُ ... يَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»،^۵ پس ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾. تعبیر ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾، تعبیر واقعی آن درست است که ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾، اما سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می‌فرماید این نشان می‌دهد که در موقع بیعت گرفتن، حضرت دست را روی دست مردم می‌گذاشت که دست حضرت بالای دست مردم بود، نه اینکه حضرت دست را داشته باشد و آنها دستشان را روی دست حضرت بگذارند که دست آنها بالای دست حضرت باشد.^۶ البته دو گونه بیعت گرفتن هست، خود این دست دادن بعد کف زدن که الآن هم یک رابطه بین‌المللی همین است، این «تصفیق ید» علامت تمامیت این معاهده تجاری است ﴿إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾. پس از این به بعد در جریان «صلح حُدیبیه» که شما «تحت الشجرة» آمدید امضا

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲؛ «... إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا».

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۷۵؛ «وَالْآيَةُ لَا تَخْلُو مِنْ إِيمَاءٍ إِلَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ عِنْدَ الْبَيْعَةِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى أَيْدِيهِمْ فَكَانَتْ يَدُهُ عَلَى أَيْدِيهِمْ بِالْعَكْسِ».

کردید و بیعت شمردید که آماده باشید برای دفاع، هر کس «نُکث» و نقض عهد کرد به زیان خود اقدام کرده است و هر کس وفا کرد ﴿بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ﴾، معمولاً به قرائت «حَفْص»^۱ این «هَاء» را مضموم قرائت کردند، چون اصل آن «هو» است و مضموم است، لکن این کسرۀ «هَاء» به مناسبت «یاء»یی است که قبل از آن است؛ لذا معروف بین قاریان «عَلَيْهِ» است و آنچه از «حَفْص» نقل شده ﴿عَلَيْهِ﴾ است؛ این ﴿عَلَيْهِ﴾ به قرائت اوست. ﴿بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛ اجر عظیم را ذات اقدس الهی خواهد داد؛ البته هم در دنیا و هم در آخرت.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. ابوعمر و حفص بن سلیمان بن مغیره بزاز اسدی کوفی مشهور به حفص بوده است. او را ربیب یعنی فرزند همسر عاصم می‌دانند. وی در سال ۹۰ (هـ.ق) به دنیا آمد. چنانکه می‌نویسند: «حفص پنج آیه - پنج آیه، قرائت را از عاصم اخذ کرده بود. همانند کودکی که قرآن را از استاد خود می‌آموزد، قرآن را از او فراگرفت». قرائت حفص از عاصم یکی از دو روایت از قرائت عاصم از قراء سبعه (قاریان هفتگانه) قرآن است. این قرائت متداول قرآن در میان مسلمانان جهان است و به اعتقاد برخی یگانه قرائتی که دارای سندی صحیح و با پشتوانه جمهور مسلمین استحکام یافته است.